

جواد نوائیان رودسری | ایالات متحده از نخستین روزهای تأسیس، بر پایه تصرف خشونت‌بار سرزمین‌های بومیان آمریکایی بنا شد. در سال ۱۷۷۶ حدود ۷۵۰ هزار بومی هنوز در محدوده مرزهای کنونی آمریکا زندگی می‌کردند؛ اما اروپایی‌هایی که به ینگه دنیا کوچیده بودند، با «چشم‌انداز توسعه‌طلبانه» به سرزمین‌های سرخپوستان طمع داشتند. جرج واشنگتن خود اذعان کرده بود برای جلوگیری از تجاوز مهاجران اروپایی به قلمرو بومیان، به یک «دیوار بزرگ» نیاز است؛ بر اساس برآوردهای دانشگاه آکسفورد، پیمان‌های اجباری و پیاپی با ملت‌های بومی، با چاشنی خشونت و سلاح، ابزار اصلی انتقال حدود یک‌میلیارد جریب زمین به قلمرو ایالات متحده، پیش از سال ۱۹۰۰ بوده است؛ آن‌هم به قیمت میانگین ۷۵ سنت برای هر جریب؛ آمریکا یک‌میلیارد جریب دیگر را نیز بدون هیچ غرامتی تصرف یا ادعا کرد. «کلودیو ساونت»، استاد تاریخ دانشگاه جورجیا طی یک مقاله برآورد می‌کند که دولت ایالات متحده از زمان تأسیس تاکنون حدود۵/۱میلیارد جریب -یعنی ۵۲ برابر مساحت بریتانیا- از بومیان آمریکای شمالی تصاحب کرده است.

«وین دلوریا جونور»، فعال مدنی، استاد دانشگاه و نویسنده سرخپوست، در کتاب «کاستر برای گناهان شما مُرد» (انتشار: ۱۹۶۹) می‌نویسد: «سفیدپوستان و نه ما، ۲میلیارد جریب زمین دزدیدند و همچنان می‌دزدند. بین سال‌های ۱۸۸۷ تا ۱۹۶۶، پایگاه سرزمینی بومیان از ۱۳۸ میلیون جریب به ۵۵ میلیون جریب کاهش یافت». او می‌افزاید: «دولت آمریکا هنوز یک معاهده یا توافق با بومیان را رعایت نکرده است». اندرو جکسون، رئیس جمهوری که مورخان او را «بی‌وجدان» توصیف کرده‌اند، در سال ۱۸۳۰ قانون «جابه‌جایی سرخپوستان» را امضا کرد. این قانون به دولت آمریکا اجازه داد زمین‌های غربی نامسکون خود را با زمین‌های مسکون بومیان در شرق رودخانه می‌سی‌سی‌پی معاوضه کند و ده‌ها هزار بومی را به «مسیر اشک‌ها» فرستاد که در آنجا بسیاری از آن‌ها بر اثر سرما و بیماری جان باختند.

■ **«سرنوشت آشکار»؛ مبنای ایدئولوژی زمین‌خواری**
«جان اوسالیوان»، روزنامه‌نگار و دیپلمات آمریکایی، در سال ۱۸۴۵ عبارت «سرنوشت آشکار» را ابداع کرد و نوشت: «این سرنوشت آشکار ماست که [نفوذ خود را در] قاره‌ای که مشیت الهی برای رشد آزادانه ما اختصاص داده، گسترش دهیم». این ایدئولوژی ظاهرآ پوشش اخلاقی را برای غصب سرزمین‌ها فراهم می‌کرد و «کشتار و غصب را به‌عنوان ضرورت تاریخی جلوه می‌داد». جان کوئینسی آدامز (درگذشته ۱۸۴۸)، وزیر خارجه و بعدها رئیس‌جمهور آمریکا صریح‌تر از همه حرف می‌زد. او می‌گفت: «قانون طبیعت» حکم می‌کند «باقی این قاره در نهایت از آن ما شود!» ویلیام سیوارد (درگذشته ۱۸۷۲)، وزیر خارجه آمریکا نیز بدون هیچ تعارفی مدعی بود: «جهان هیچ امپراتوری باشکوهی مانند آمریکا را به یاد ندارد و همه زمین‌ها باید از آنِ این امپراتوری باشد!»

■ **اشغال مکزیک: نصف خاک در ازای ۱۵ میلیون دلار**
پس از الحاق تگزاس در ۱۸۴۵، آمریکا با بهانه‌ای ساختگی علیه مکزیک اعلان جنگ کرد. «جیمز ناکس پولک»، رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده در پیامی به کنگره مدعی شد که مکزیک «به خاک ما تجاوز کرده و خون آمریکایی بر خاک آمریکا ریخته است!» اما مخالفت برده‌داری آشکارا اعلام کردند که پولک «عمداً به دشمنی با مکزیک دامن می‌زند تا ایالات متحده بتواند سرزمین بیشتری برای برده‌داران داشته باشد». جنگ ۱۸۴۶ تا ۱۸۴۸ را پیروزی ایالات متحده پایان یافت و طبق معاهده «گوادالوپه هیدالگو»، مکزیک مجبور شدن‌زدیک به ۲۳۵ هزار کیلومتر مربع؛ یعنی نیمی از خاکش را در ازای ۱۵ میلیون دلار به آمریکا واگذار کند. کالیفرنیا، تگزاس، یوتا، نوادا و بخش‌هایی از کلرادو و اکولاهما امروز یادگار همان تجاوزی هستند که مورخان از آن به «جهش کلیدی به سوی امپراتوری قاره‌ای» تعبیر می‌کنند.

■ **زایش و توسعه امپراتوری «فرآتلانتیکی»**
با شکست اسپانیا در سال ۱۸۹۸، آمریکا برای نخستین بار امپراتوری فراساحلی خود را بنیان گذاشت. در معاهده «پاریس»، آمریکا استقلال کوبا را تأیید و پورتوریکو، گوام و فیلیپین را به آمریکا واگذار کرد. در همان سال، هاوایی نیز -که یک پادشاهی مستقل بود- توسط آمریکا اشغال شد. ایالات متحده با وجود ادعای مبارزه با استعمار و تلاش برای توسعه آزادی و حقوق بشر در جهان، تقاضای استقلال فیلیپینی‌ها را قوآر رد کرد. به این ترتیب، جنگ خونینی با نیروهای «امیلیو آگوینالدو» آغاز شد که ۱۹۱۳ ادامه یافت و صدها هزار فیلیپینی را به کام مرگ فرستاد. فرانک شوماخر، مورخ آلمانی این جنگ را «نخستین ویتنام» آمریکا نامیده است.

■ **آمریکای لاتین: آزمایشگاه جدید زمین‌خواری**
آلن مک‌فرسون، استاد دانشگاه «تمپل» که در کتاب «اشغال شدگان» (انتشار یافته در ۲۰۱۴) اشغال‌های نظامی آمریکا در نیکاراگوئه (۱۹۳۳-۱۹۱۲)، هائیتی (۱۹۳۴-۱۹۱۵) و جمهوری دومینیک (۱۹۲۴-۱۹۱۶) را مستند کرده است، در فرازی از کتابش می‌نویسد: «آمریکایی‌ها تصور می‌کردند مردم این کشورها از اشغال استقبال می‌کنند؛ اما واقعیت این بود که مقاومت مردمی در همه این کشورها شکل گرفت و در نهایت به خروج نیروهای آمریکایی از بسیاری نقاط انجامید». «استفن کینزر»، روزنامه‌نگار سابق نیویورک تایمز در کتاب «سرنوگی» (انتشار یافته در ۲۰۰۶) نشان می‌دهد که آمریکا بین سال‌های ۱۸۹۳ تا ۱۹۰۴، دولت خارجی را سرنگون کرده است. او می‌نویسد: «آمریکا بیش از یک قرن است که دولت‌ها را سرنگون می‌کند». در ۲۰ دسامبر

ایالات متحده با چه روشی حقوق ارضی ملت‌ها را انکار می‌کند؟

زمین‌خواری آمریکایی!



تخمین زده شده آمریکا ۷۵۰ تا ۸۰۰ پایگاه در سراسر جهان دارد برخی پایگاه‌ها به بزرگی یک شهر هستند؛ مانند پایگاه‌های قرار گرفته در آلمان، ایتالیا، ژاپن و کره جنوبی

۱۹۸۹ آمریکا با عملیات «هدف مشروح»، به پاناما حمله کرد. «لری بیئتس»، مورخ مرکز تاریخ نظامی ارتش آمریکا، طی یک سخنرانی به این موضوع اشاره کرد که «منافع آمریکا در پاناما توسط دیکتاتور آن، مانوئل نوریکا و نیروهای دفاعی پاناما تهدید می‌شد... این منافع شامل هزاران غیرنظامی آمریکایی ساکن پاناما، حدود ۱۳ هزار نظامی آمریکایی مستقر در پایگاه‌های متعدد آمریکایی و امنیت خود کانال پاناما بود». ایالات متحده در آن زمان ۱۳ پایگاه نظامی در پاناما داشت و از همان پایگاه‌ها حمله را علیه دولت پاناما آغاز کرد. آمریکا‌یی‌ها با اشغال اراضی یک سرزمین، از خاک آن کشور علیه خود آن کشور استفاده می‌کردند.

■ **توسعه‌طلبی ارضی: نمادهای رسوایی اخلاقی آمریکا**
در سال ۱۹۶۵، آمریکا حمله زمینی مستقیم به ویتنام جنوبی را آغاز کرد. واشنگتن به بهانه حادثه «خلیج تونکین» در آگوست ۱۹۶۴ - حادثه‌ای که از اساس دروغ بود و نیروهای ویتنام شمالی را متهم به هدف قرار دادن کشتی‌های آمریکایی می‌کرد- مجوز استفاده گسترده از نیروی نظامی را از کنگره گرفت. مورخان غربی این جنگ را «جنگ کثیف» نامیدند و آن را «نماد رسوایی اخلاقی آمریکا» خواندند؛ جنگی که آمریکا خود را «ناجی ملت‌ها» معرفی می‌کرد؛ اما در عمل ویرانی گسترده‌ای بر جای گذاشت و هدفش استقرار بلندمدت در ویتنام از طریق ایجاد پایگاه‌های نظامی و اشغال اراضی این کشور بود.

در سال ۱۹۵۳ هم سیا با اختصاص یک میلیون دلار، دولت دکتر محمد مصدق را در ایران سرنگون کرد. «چالمرز جانسون»، استاد علوم سیاسی دانشگاه کالیفرنیا و مشاور سابق سیا، این نوع عملیات را «بومرنگ» نامید و هشدار داد که آمریکا «آنچه را می‌کارد، درو خواهد کرد، حتی اگر نداند چه کاشته است». او در جایی می‌نویسد: «این اطلاع به نوعی از عملیات غیرقانونی اشاره دارد که ایالات متحده خارج از مرزهای خود و در راستای توسعه‌طلبی سیاسی و ارضی انجام داده است و مردم آمریکا از آن اطلاع ندارند».

در سال ۲۰۰۳، حمله به عراق «یک لحظه تعیین‌کننده در دوران پس از جنگ سرد» بود. اندرو باسیویچ، سرهنگ بازنشسته و مورخ نظامی، در کتاب «امپراتوری آمریکایی» می‌نویسد: «هرگز کشوری که ظاهرآ خود را وقف آرمان‌های نجیبانه کرده، به اندازه ایالات متحده پس از جنگ سرد ویرانی نیافریده است». تمام این ویرانی در راستای توسعه‌طلبی ارضی و تصاحب منافع سرزمین‌هایی بود که به دیگران تعلق داشتند.

■ **پایگاه‌های نظامی: امپراتوری پنهان**
چالمرز جانسون که پیش‌تر به نام‌ی اشاره کردیم وسال‌ها مشاور سیا بود، در مصاحبه‌ای با مؤسسه دانشگاه برکلی در سال ۲۰۰۴ گفت: «آنچه می‌خواهم اینجا معرفی کنم، جهان پایگاه‌ها نام دارد. طبق گزارش سالانه وزارت دفاع، در سال ۲۰۰۲ ما ۷۲۵ پایگاه در کشورهای دیگر داشتیم... کافی است بگوییم عدد ۷۰۰ عدد خوبی به نظر می‌رسد، در حالی که احتمالاً باید این رقم را تا عدد هزار بالا ببریم». او افزود: «جهان پایگاه‌ها مخفی است. آمریکایی‌ها هیچ چیزی درباره آن نمی‌دانند. کنگره بر آن نظارت نمی‌کند. باید به یاد داشته باشید که ۴۰ درصد بودجه دفاعی محرمانه است». جانسون بعدها و در تحلیلی بنیادین نوشت: «امپراتوری‌ها اغلب به‌عنوان دارنده مستعمرات تعریف می‌شوند؛ اما منظور ما از امپراتوری صرفاً گسترش هژمونی به بیرون، بر فراز مردمان دیگر و استفاده از آن‌ها برای خدمت به منافع خود است. در دوره جدید، چه نوع امپراتوری‌ای از آن ماست؟ واحد آن مستعمره نیست، پایگاه نظامی است... یک امپراتوری پایگاه‌ها، این مفهومی است که بهترین توضیح را برای منطق داشتن ۷۰۰ پایبیشتر پایگاه نظامی آمریکا در سراسر جهان ارائه می‌دهد». او در کتاب «اندوه‌های امپراتوری» تصریح کرد که شبکه

و بخش‌های بزرگی از آمریکای مرکزی و کارائیب را زیر پرچم آمریکا نشان می‌داد و کل این خشکی‌ها را «ایالات متحده آمریکا» نامیده بود. نخست‌وزیر ایسلند، کشوری با بیش از ۳ هزار کیلومتر فاصله از آمریکا، این نقشه را «پوچ» خواند. با این حال، طرح‌های عجیب و غریب ترامپ، به عنوان میراث‌دار زمین‌خواری آمریکایی، همچنان در فضای مجازی ترند می‌شود. چند ماه پیش‌تر و در ژانویه ۲۰۲۶، آمریکا حمله نظامی ناگهانی به ونزوئلا را اجرا کرد. نیکولاس مادورو، رئیس‌جمهور ونزوئلا به همراه همسرش در عملیاتی شبانه ربوده و به نیویورک منتقل شدند. ترامپ در کنفرانس خبری خود، پس از این عملیات، اعلام کرد: «ما کشور را اداره می‌کنیم تا زمانی که بتوانیم یک انتقال قدرت امن، مناسب و عاقلانه انجام دهیم». او افزود اشغال آمریکا «هیچ هزینه‌ای نخواهد داشت» چون هزینه‌های واشنگتن از «پولی که از زیر زمین بیرون می‌آید» -یعنی ذخایر نفتی ونزوئلا- بازپرداخت خواهد شد. آنتونیو گوترش، دبیرکل سازمان ملل هشدار داد که این اقدام‌ها «یک رویه خطرناک» ایجاد و «قواعد حقوق بین‌الملل» را بی اعتبار خواهد کرد؛ اما ترامپ توجهی به این اعتراض‌ها نداشته و ندارد. روش متکبرانه او در انجام فرایند زمین‌خواری، روح آمریکایی حاکم بر کاخ سفید را به نمایش می‌گذارد. او پیش‌تر و از نوامبر ۲۰۲۴، بارها ایده الحاق کانادا به‌عنوان «ایالت پنجاه‌ویکم» به آمریکا را مطرح کرده است. ترامپ در مارس ۲۰۲۶، نخست‌وزیر کانادا را «فرماندار آینده کانادا» خواند! این اظهارات که در ابتدا به‌عنوان شوخی تلقی می‌شد، اکنون در چارچوب الگویی تاریخی از ادعاهای ارضی آمریکا بازخوانی می‌شود.

■ **گسترش پایگاه‌ها در سراسر جهان**
گزارش‌های متعدد نشان می‌دهد آمریکا در حال گسترش شبکه پایگاه‌های خود در سراسر جهان است. در آسیای غربی و مرکزی، آمریکا به دنبال دسترسی به یک پایگاه هوایی در دمشق سوریه است. ترامپ در سپتامبر ۲۰۲۵ به‌طور علنی اعلام کرد که می‌خواهد کنترل پایگاه هوایی بگرام در افغانستان را به آمریکا بازگرداند؛ پیشنهادی که تاکنون از سوی مقامات طالبان قاطعانه رد شده است. در دیگر نقاط آسیا و اقیانوسیه، آمریکا توافق نامه‌ای با فیلیپین برای ارتقای یک پایگاه در ربایی در جزیره «پالاولان» امضا و فرماندهی نیروی هوایی اقیانوس آرام آمریکا تأیید کرده که ارتش این کشور در حال بازسازی باند فرودگاه جزیره تینیان را در جزایر مار یانای شمالی برای استفاده نظامی است. آمریکایی‌ها در آفریقا، در ژوئیه ۲۰۲۵، امتیاز ساخت یک پایگاه نظامی جدید در ساحل عاج و موافقت اصولی ایجاد پایگاه‌های جدیدی در نیجریه و نیجر را هم دریافت کردند.

■ **امپراتوری در انکار**
ویلیام ایلمن ویلیامز، مورخ برجسته آمریکایی، در کتاب «امپراتوری به عنوان سبک زندگی» (انتشار یافته در ۱۹۸۰) استدلال می‌کند که «امپراتوری» نه یک انحراف؛ بلکه سبک زندگی آمریکایی است. او می‌نویسد: «آمریکا در امپراتوری زاده شد و پرورش یافت... امپراتوری تنها راهی بود که می‌شد هم طمع را ارضا کرد و هم اخلاق را!» ویلیامز معتقد بود «تنها راه درک ماهیت ما، رویارویی با تاریخمان به‌عنوان یک امپراتوری است». «مایکل سان»، جامعه‌شناس تاریخی، در کتاب «امپراتوری نامنجم» به این موضوع اشاره و استدلال می‌کند که «امپریالیسم جدید آمریکایی» در واقع چیزی جز همان «میلیتاریسم» نیست. او با تحلیل منابع اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک آمریکا نتیجه می‌گیرد این منابع چنان نامتوازن هستند که تنها می‌توانند یک «امپراتوری نامنجم» و افزایش بی‌نظمی جهانی تولید کنند. «مان» آمریکا را «غولی نظامی که توسط کوتوله‌های سیاسی اداره می‌شود» توصیف می‌کند. با این حال، این امپراتوری برای جلوگیری از ایجاد یک جبهه مشترک علیه خودش در سراسر جهان، همواره کوشیده‌است این حقیقت را مخفی نگه دارد؛ رویکردی که ظاهرآ ترامپ در دوره ریاست جمهوری‌اش چندان به آن معتقد نیست.

■ **الگویی که تکرار می‌شود**
از غصب زمین‌های سرخپوستان تا اشغال عراق، از کودتای ۱۹۵۳ ایران تا عملیات ۲۰۲۶ ونزوئلا و از خلق «مسیر اشک‌ها» تا ایجاد پایگاه‌های مخفی در ده‌ها کشور جهان، الگو یکسان است: شناسایی یک سرزمین مطلوب، برجسب‌زنی به مالکان آن به‌عنوان «عقب‌مانده» یا «تهدید» و تصاحب یک‌جانبه آن با پوششی از زبان آزادی و دموکراسی؛ یک زمین‌خواری کاملاً نهادینه شده که طی اجرای آن، آب از آب تکان نمی‌خورد. چالمرز جانسون در کتاب «اندوه‌های امپراتوری» با اشاره به این مسئله هشدار می‌دهد که آمریکا با «صدها پایگاه راهبردی نظامی در سراسر جهان» به دنبال ایجاد و دیکته کردن «هژمونی جهانی» است. کاخ سفید «نفرتی عظیم می‌کارد که روزی توفان آن را درو خواهد کرد». او همچنین تأکید می‌کند که برای حفظ امپراتوری، آمریکا «به ناچار دموکراسی داخلی را تضعیف خواهد کرد»؛ یک پیش‌بینی منطقی و منطبق با شواهد تاریخی که در دوره دوم ریاست‌جمهوری ترامپ بیش از هر زمانی خود را نشان داده است. نقشه‌ای که ترامپ در سپتامبر ۲۰۲۶ منتشر کرد - نقشه‌ای با پرچم آمریکا بر فراز ایسلند، گرینلند، مکزیک و جزایر کارائیب، شاید در نگاه نخست یک ژست تبلیغاتی به نظر برسد؛ اما در چارچوب دو قرن تاریخ مستند، این نقشه نه یک انحراف؛ بلکه اعترافی ناخواسته به‌هویت واقعی سیاستی است که از آغاز در تار و پود سیاست آمریکایی تنیده شده بود: امپراتوری‌ای که هرگز نامش را بر زبان نمی‌آورد؛ اما هر بار با ابزارهای جدید -از معاهده و خرید تا کودتا، اشغال و زمین‌پاشی- مرزهایش را به بیرون می‌برد. این یک زمین‌خواری تمام‌عیار به سبک آمریکایی است.

تاریخ پزشکی

«میرزا محمد دکتر» و قصه ورود میکروسکوپ به ایران

دکتر محمد کرمانشاهی، معروف به میرزا محمد دکتر، در سال ۱۲۰۸ش در کرمانشاه و در خانواده‌ای اشرافی و مرفه به دنیا آمد. از همان کودکی نشان داد استعداد و هوش سرشاری دارد و پدرش به همین دلیل و با امید پیشرفت میرزا محمد، او را به تهران فرستاد تا در مدرسه دارالفنون تحصیل کند و او

هم در این مدرسه که یادگار تلاش‌های میرزاتقی‌خان امیرکبیر بود، به فراگیری طب پرداخت. میرزا محمد توانست زودتر از هم‌دوره‌ای‌های خود مدرسه طب را به پایان برساند؛ به همین دلیل تولوزان، پزشک مخصوص ناصرالدین شاه به‌وی پیشنهاد کرد که برای تکمیل دانش، به پاریس برود و در دانشکده طب این شهر تحصیل کند. میرزا محمد راهی فرانسه شد و در آنجا هم استعداد خود را نشان داد و توانست با نمرات عالی دانش آموخته و دکتر شود. او پس از بازگشت، ابتدا مدتی در تبریز به طبابت پرداخت و بعدها به پیشنهاد و توصیه تولوزان، به عنوان طبیب مخصوص ناصرالدین شاه منصوب شد و در کنار آن، در دارالفنون استاد طب شد و به تدریس پرداخت. میرزا محمد که به دلیل اخذ دکتری از پاریس، به «میرزا محمد دکتر» نیز شهرت یافت، استادی توانمند و خوش بیان بود. او به دلیل تسلط به علم طب و ادبیات توانست آثاری را درباره برخی بیماری‌ها به رشته تحریر درآورد که مورد استفاده شاگردان مدرسه طب قرار گرفت. میرزا محمد در سال ۱۲۸۷ش، دو سال پس از پیروزی انقلاب مشروطه دار فانی را وداع گفت. یکی از ماجراهای جالب زندگی میرزا محمد دکتر، آوردن نخستین میکروسکوپ به مدرسه طب و استفاده از آن برای نشان دادن میکروب‌ها و سلول‌های بدن انسان به شاگردان این مدرسه است. او با این روش می‌خواست منشأ بیماری را به شاگردان خودش نشان دهد. این کار با استقبال دانشجویان پزشکی آن روزگار روبه‌رو شد و تحول بزرگی در مدرسه طب به وجود آورد. تا پیش از آن، محصلان رشته پزشکی دارالفنون مجبور بودند برای درک مفاهیم سلول و میکروب، به حفظ و روخوانی کتاب‌ها و احیاناً شکل‌های موجود در آن‌ها اکتفا کنند؛ اما با تجهیز مدرسه به میکروسکوپ، راه برای آزمایش‌ها و مطالعات تجربی گشوده شد. دکتر محمد کرمانشاهی یکی از نخستین استادان ایرانی مدرسه طب و از بنیان‌گذاران دانش مطالعات سلولی در ایران است که شاید نامش را کمتر شنیده باشید.

تاریخ جهان

نابودی آرتک‌ها؛ مرگ ناگهانی یک رؤیا

۱۳ آگوست سال ۱۵۲۱، دربانودان ایتالیایی پس از اسپانیایی‌ها خودشان را به آمریکا رساندند. ورود آن‌ها به مکزیک امروزی، آغازی بر پایان یکی از بزرگ‌ترین تمدن‌های انسانی تاریخ بود؛ آرتک‌ها که توانسته بودند در کمتر از سه قرن، یکی از پرشکوهرتین تمدن‌های مغرب‌زمین را پایه‌گذاری کنند و با تأسیس شهر «توشتیتلان» به اوج قدرت در سرزمینی به مساحت نیم‌میلیون کیلومتر مربع دست یابند، در برابر توپ و تفنگ اروپایی‌ها کم آوردند و پس از نبردهایی خونین، در نهایت تسلیم ایتالیایی‌ها شدند؛ آن‌ها هم حسابی از خجالت تمدن آرتک درآمدند و چنان به جانش افتادند که تا سال ۱۸۱۰ و زمانی که الکساندر فون هولمولدت، طبیعت‌شناس آلمانی از واژه آرتک برای نام‌گذاری تمدن آن‌ها استفاده کرد، حتی نام آرتک‌ها هم به فراموشی سپرده شده بود. البته آرتک‌ها ترجیح می‌دادند خودشان را با نام «مکزیکا» معرفی کنند؛ این موضوع سبب شد بعدها نام کشور مکزیک؛ جایی که بخش اعظم قلمرو آرتک‌ها در آن قرار داشت، به این نام خوانده شود. هرچند مورخان اروپایی در دوره‌های بعد کوشیدند آرتک‌ها را مردمی وحشی و آدم‌خوار معرفی کنند؛ اما شواهد بر جا مانده از تمدن آن‌ها، چنین دیدگاهی را تأیید نمی‌کند. آن‌ها استادان گیاه‌شناسی و گیاه‌پروری بودند و باغ‌های گیاه‌شناسی‌شان چنان بزرگ و گسترده بود که فقط می‌شد نظیرش را در آسیا پیدا کرد؛ چیزی که اروپایی‌ها در تمام عمرشان به چشم ندیده بودند! آرتک‌ها قرن‌ها پیش از آنکه اروپاییان به دیدن نمایش عادت کنند، اهل ساختن نمایش و اجرای آن بودند. بیمارستان‌هایشان قادر بود در مواقع همه‌گیری، با دقت بالا عمل کند و جراحان ورزیده‌ای داشتند که می‌توانستند ظرف‌ترین جراحی‌ها را با درصد قابل قبولی از موفقیت انجام دهند. آن‌ها در عرصه بافت پارچه هم به فناوری‌های جدیدی دست یافتند و ذائقه‌شان در تولید و مصرف مواد غذایی با استقبال گسترده اروپایی‌ها روبه‌رو شد، هرچند در منظر سفیدپوستان نژادپرست، آرتک‌ها یک قوم وحشی به دور از تمدن به شمار می‌آمدند! کافی است تعدادی از واژه‌های مورد استفاده آن‌ها را که امروزه در زبان انگلیسی رواج دارد، بدانید تا به درستی این مسئله پی ببرید: chocolate (شکلات)، tomato (گوجه‌فرنگی)، avocado (آووکادو) و... و در واقع تمدن آرتک، تمدنی رؤیایی بود که هنگام سقوط، در اوج شکوفایی قرار داشت؛ رؤیایی که با هجوم وحشیانه اروپایی‌ها، به یکباره نابود شد و برای همیشه از میان رفت.